

در خلاف آمدِ عادت

(مقالاتی در چالش با حافظ‌شناسی رسمی و رایج)

دکتر محمود درگاهی

www.ketab.ir

درگاهی، محمود، ۱۳۳۶، در خلاف آمد عادت: مقالاتی در چالش با حافظ شناسی رسمی و رایج. تهران، کویر، ۱۳۹۶.

ISBN: 978-964-214-151-7

۳۹۲ ص. ۵/۲۱×۵/۱۴ س. م. فیپا.

کتابنامه.

مقالاتی در چالش با حافظ شناسی رسمی و رایج. حافظ، شمس الدین محمد، ۷۹۲ ق - نقد و تفسیر - مقاله ها و خطابه ها. شعر فارسی - قرن ۸ ق. - تاریخ و نقد.

۱/۳۲۸۵

رده بندی کنگره: ۵۴۴/۵۴۳۵/۵ PIR

شماره شناسه ملی: ۴۵۷۷۸۸۴

www.ketab.ir



در خلاف آمد عادت
(مقالاتی در جالش با حافظ‌شناسی و ادبی و راجع)
دکتر محمود درگاهی

• طراح جلد: سعید زاشکانی • امور فنی و صفحه‌آرایی: انتشارات کریم، تهران • قدرتی
• چاپ و صحافی: سپیدان تهران • شمارگان: ۵۰۰

شابک: 7-151-214-964-978 • ISBN: 978-964-214-151-7 • چاپ اول: ۳۹۶

Email: kavirbook@gmail.com • قیمت: ۲۹۰۰۰ تومان

• نشانی: تهران، کریم‌خان زند، ابتدای قائم‌مقام‌فراهانی، کوی یکم، شماره ۲۰، ساختمان کویر
• کد پستی: ۱۵۸۵۹۱۴۹۱۳ • تلفن: ۸۸۳۰۱۹۹۲ - ۹ و ۸۸۳۴۲۶۹۸ • نمابر: ۸۸۳۴۲۶۹۷

• تمامی حقوق این اثر محفوظ است. تکثیر یا تولید مجدد آن کلاً و جزئاً،

به هر صورت (چاپ، فتوکپی، صوت، تصویر و انتشار الکترونیکی)

بدون اجازه مکتوب ناشر ممنوع است

فهرست

۹	 پس گنار
۱۵	 پیش درآمد
۲۱	 روش های ریاضان دنیای حافظ
۳۳	 عرفان؟ یا الهیات زیدی؟
۴۳	 بنیان های تفکر حافظ
۵۹	 دین در دنیای حافظ
۷۵	 هرمنوتیک و حافظ
۸۹	 سکولاریسم در شعر حافظ
۱۰۳	 حافظ و حکومت دینی
۱۲۹	 پیرمغان حافظ
۱۴۱	 حافظ چه می گوید؟
۱۵۵	 حافظ به روایت اقبال
۱۷۳	 حافظ در نگاه شریعتی
۱۹۳	 حافظ سروش، روشنفکر دینی پلورالیست!

- حافظ شناسی شایگان، احیای تابوهای مُرده و منسوخ! ۲۱۹
- کشف و شهود در کوچه‌ی رندان! ۲۳۱
- از حافظیات ۲۴۹
- حافظ از نگاهی دیگر ۲۶۷
- پرسش‌هایی از استاد پورنامداریان ۲۸۱
- رجایه‌ی خورشید ۲۹۷
- حافظ شناسی که نباید شناخت! ۳۱۵
- پاسخ به یک شبهه ۳۳۷
- ونه هر کو ورقی خوان ۳۴۹
- یک پرسش و پاسخ ۳۷۹
- گزیده‌ی منابع ۳۸۹

پیش گفتار

شاید بین پرسش انتقادی در ذهن کسانی که با این نوشته روبه‌رو می‌شوند، بچرخد که: به نثری به طرح و تبلیغ اندیشه و آیین حافظ، آن هم برای چندمین بار؟ چنین کسانی می‌گویند که زمانه‌ی ما دغدغه‌ها و مسئله‌های دیگری دارد و پیش آوردن آنچه که در روزگار - اظ - سده‌ی هشت هجری - پیش آمده است، جامعه‌ی ما را از معضلات خود دور می‌کند. افکار عمومی را مشغول مسئله‌های گذشتگان می‌سازد و در نتیجه، مسئله معضل امروز ما ناگشوده و ناشناخته می‌ماند! از این گذشته، در دهه‌های اخیر حتی در دنیا، متون ادبیات نیز آراء و اندیشه‌های تازه‌ای پدید آمده که نادیدن آن‌ها و اشتغال به نثر از زمانه از روزگاران کهن، ادبیات ایران را گرفتار رکود و کهنگی و در نتیجه، ریین کمر کرده است؛ آراء و اندیشه‌هایی مانند وظیفه‌ی ادبیات، ادبیات مسئول، رئالیسم، مدرنیسم، هرمنوتیک، ساختارشکنی، پست مدرنیسم، اصالت متن و مرگ نویسنده و... و... و... بویژه دیگر که فضای اندیشه و اعتقادات جهان ما را تغییر داده است و برخی از آنها، اندک‌اندک به تاریخ سپرده می‌شود؛ در حالی که تحقیقات ادبی ما هنوز از عصر حافظ و معدی پیش‌تر نیامده و مفسران آثار آن‌ها، گویا قصد آن دارند که فرهنگ و اندیشه‌ی ما را هم چنان در قهقرا نگاه دارند!

تردید نیست که این پرسش و انتقاد، درست و ارزشمند است و جای هیچ گونه انکار و حاشا یا توجیه و تحریف در برابر آن نیست؛ زیرا که در روزگار ما شرح و تفسیرهای بسیاری بر حافظ نوشته می شود که مقصود از آن ها جز طرح و تبلیغ برخی افکار مرده و منسوخ و آب و تاب دادن به آراء و اندیشه های زوال یافته، کار دیگری

نمی‌کند و در آن‌ها هیچ خبری از آن نوع اندیشه‌های حافظ هم که کارساز و گره‌گشا بوده باشد، در میان نیست! این شیوه‌ی تفسیر حافظ که در میان حافظ‌شناسان ایرانی، به یک عادت و سنت ریشه‌دار تبدیل شده است، دنیای ما را به سوی انحطاط و ارتجاع می‌برد و به دغدغه‌های امروزی آن هیچ اعتنایی نمی‌کند.

از قضا «در خلاف آمد عادت» نیز انگشت بر روی این عادت‌ها و سنت‌ها می‌گذارد و به ارزیابی و نقد آن‌ها می‌پردازد و چنانچه به طرح پاره‌ای از اجزا و عناصر اندیشه‌ی حافظ نیز روی آورد، آن را وسیله‌ای برای طرح مسائل و معضلات تاریخی جامعه‌ی ایران می‌سازد؛ مسائل و معضلاتی که یکایک آن‌ها، در هر دوره‌ای به گونه‌ای دگر سر می‌آورند و چاره‌گری و راه‌گشایی می‌جویند و البته نبوغ هنری حافظ هم برخی از آثار او را در تصویرهایی سرشار از زیبایی، جاودانه کرده است و از قضا همین تصویرهاست که - بجز نظر را جاودانه می‌کند و نه آنچه که مبلغان آیین‌های رندی و درویشی و... پیش می‌آید.

«در خلاف آمد عادت» قضا دارد که یکایک ره نموده‌ها و راه یابی‌های حافظ را آب و رنگ بزند و با آن خلأهای تاریخی امروز را پُر کند، بلکه می‌خواهد برخی از این راه بُردهای از رونق‌افتاده و منسوخ را که امروز هم از سوی بعضی از مفسران اندیشه‌ی حافظ تبلیغ می‌شود، آسیب‌شناسی کند و غصه‌ها و نادرستی‌های چنین تفسیرهایی را نشان دهد. این مفسران حافظ، در روح اندیشه و آیین او، یا به تبلیغ ارزش‌های صوفی‌گری و زاهدی می‌پردازند، و یا رفتارها و روش‌های زندانه‌یی را طرح و تبلیغ می‌کنند که هیچ‌گونه کارسازی در دنیای امروز ندارند و حتی برای روزگار حافظ هم کارسازی نداشته‌اند؛ اما اینان به گونه‌ای شیفته‌ی آن ارزش‌ها و این روش‌ها شده‌اند که همه‌ی آن‌ها را حقیقت خالص و الگوی برتر اندیشه و اخلاق انسانی می‌دانند و در دنیای ما که گاه حتی میراث آیین‌های آسمانی نیز عرضه‌ی نقادی و چون و چرا قرار می‌گیرد، اینان آیین حافظ را فراتر از هرگونه ارزیابی و انتقاد می‌شمارند و آن را یک سرمشق چاره‌ساز برای زندگی امروز جلوه می‌دهند! گناه او را، «تازیانه‌ی سلوک» و «میوه‌ی درخت معرفت» می‌خوانند؛ تازیانه‌ای که بیداری و بصیرت می‌آورد و میوه‌ای که انسان را عارف نیک و بد می‌کند! مدیحه‌های سیاسی

او را سرودهای عاشقانه می‌دانند و ممدوح شیرازی‌اش را، انسانی جهانی و فرشته‌ی آسمانی! شراب و شاهد او را چاره‌ی کار ریا و دروغ، و مستی‌هایش را، عالی‌ترین شکل از خود رهایی و تنها وسیله‌ی راه یافتن به قلّه‌ی کمال انسانی و... جلوه می‌دهند و گریز او از دنیای دین و حتی مسئولیت انسانی به دنیای مستی و رندی را، تنها راه بُرد پیروز تاریخ می‌پندارند که جز آن راه دیگری پیش روی انسان ایرانی نیست! و دنیای اخلاقی و ایده‌آل را دنیایی می‌دانند که خطوط آن را حافظ ترسیم کرده است، با دو عنصر مستی و عشق.^۱ حتی از «کوچه‌ی زندان»، یعنی کوچه‌ی می‌خانه‌ها و بیت‌اللطف‌های شیراز عصر حافظ، اشراق و شهود درخشان درمی‌آیند! و...

شگفتا از چنین تفسیرهای متعصبانه‌ای! حافظ در سده‌ی هشت هجری، مثل هر ایرانی دیگر، رساله‌ی دیگر تاریخ، رویاروی جامعه‌ای ایستاده که در ریا و دروغ فرو رفته و در این تاریک‌ترین حالت، شریعت یا طریقت را دستاویز کار خود قرار داده است. حافظ که - به تعبیر نویسنده - «هی از که‌چهی زندان - خود نیز که‌گاه، زندانه ریا می‌کرد، در مجادله و ستیز با اهل ریا، یعنی اهل شریعت و اهل طریقت، به تدبیر و چاره‌اندیشی

۱. این تعبیر اخیر از متفکر مشهور ماصد شتر، روش است. سروش در سلسله گفتارهایی با نام جامعه‌ی اخلاقی، سرانجام، جامعه‌ی ایده‌آل را در جامعه‌ی آرمانی حافظ می‌یابد و چاره‌ی کار را در مستی و معاشقه! و این دو مشغله‌ی زندگی، فقط را به گونه‌ی بی‌می‌سناید که در پایان سخن‌رانی او برای اهل مجلس، راهی جز راه می‌کده و پناهگاهی جز خانه‌ی شوق نمی‌ماند! سروش که در کار دین‌شناسی هم تا کنون نوسانات و ناپایداری‌های حیرت‌آور نشان داده است، در حافظ شناسی این بار - به اصطلاح - به سیم آخر زده و دعوت به می و معشوق می‌کند! آری او در تفسیر حافظ هم بسیار پراکنده و پرتناقض است! در حالی که پیش از این و طی یک سخن‌رانی در گربنا، بر آن گذاشته بود که نباید از حافظ تقلید کرد (سلسله سخن‌رانی‌های حافظ شناسی). این بار عیان، دعوت به پیروی از حافظ می‌کند (سلسله سخن‌رانی‌های جامعه‌ی اخلاقی، جلسه‌ی آخر، اشراق‌های او در حق حافظ هم بی‌سابقه است! گویا نخستین کسی بوده که حافظ را «حضرت» خواند. و با این کار بر تعداد حضرات تاریخ افزوده است. او حافظ را، انقلابی، آزادی‌خواه، پلورالیست، روشنفکر دینی، و... خوانده است. در حالی که واقعیت‌های زندگی و زمانه‌ی حافظ یکایک این اوهام سروش را بی‌اساس نشان می‌دهد! تفصیل این قضایا را در نقد آراء سروش در همین کتاب ببینید.

می‌پردازد و آن‌گاه، راه نجات را در گریز از شریعت و طریقت و حتی حقیقت، و روی آوردن به شراب و شاهد نشان می‌دهد و در این ره نمود دادن‌ها، به حقیقت این آیین‌ها کاری ندارد! انزجار او از ریا و دروغ به اندازه‌ای است که دیگر دغدغه‌ی تفکیک حق و باطل را پیدا نمی‌کند و در نتیجه، همه‌ی آن‌ها را، یک‌جا، به انکار و ریشخند می‌سپارد. در حقیقت این راه بُرد حافظ، چاره‌جویی رندی است که تنها در ان‌یسه‌ی بیرون کشیدن رخت و پخت خویش است و دیگر کاری به آنچه که آن را هم، رگار^۱ می‌خواند، ندارد و به تبعات این سلوک زندانه هم هیچ نمی‌اندیشد.

این ره یافت زندانه - هرچه که هست - در سده‌ی هشت، یعنی در یکی از دوره‌های تاریک اندیشه‌ی انسانی، و پیش از عصر روشنگری و راه‌گشایی دانش‌های جدید، از سوی یک شاعر ایرانی - و نه همه‌ی چاره‌جویان این سرزمین - ارائه شده است، با این وصف مفسرین حافظ بی‌هیچ تأملی در اقتضائات و واقعیت‌های دنیای جدید، این‌گونه رندی‌گری^۲ را به مثابه‌ی تنها سرمشق راه‌گشا جلوه می‌دهند و در تبلیغ آن، هواداری‌ها تعصب‌های شگفت‌ناک نشان می‌دهند. اینان، همانند مؤمنانی که رهنمودهای مراجع شیعی^۳ را تسبیح یا تبلیغ می‌کنند و چشم و گوش بسته تسلیم آن می‌شوند، با تقلید و سرسپردگی کامل، به شرح و تفسیر آیین رندی و تبلیغ آن می‌پردازند و بی‌آن‌که فضای فکری زمانه^۴ سود را در حساب آورند، و یا به راه‌ها و ره‌نمودهای بدیل نیز بیندیشند، و یا رندی‌گری^۵ - عبارت اجتماعی - سیاسی آن را با آنچه که در دنیای جدید پیش آمده است، بسنجند. تنها بهره‌کار را در پیروی از این آیین نشان می‌دهند و در این کار فتوی‌ها و ره‌نمودهای^۶ حجت‌انگیز پیش می‌آورند!

خلاصه این که حافظ در تفسیر این مفسران خود، در جای یک حکیم - پیامبر نشسته و راه انسان‌ها را تا پایان کار جهان روشن کرده است! در حالی که جهان ما، خود اقتضائاتی دارد متفاوت از اقتضائات دنیای حافظ، و این است که راه‌ها و رفتارهای دیگری هم پیش گرفته است، متفاوت از آنچه که مفسران حافظ آن را

۱. غم‌خوار خویش باش، غم‌روزگار چیست؟

تبلیغ می‌کنند. در این راه و رفتارها، نه تنها تعالی و کمال در روی گردانی از هر حقیقتی نشان داده نمی‌شود، و نجات و رستگاری در مستی و بی‌خبری سراغ گرفته نمی‌شود، بلکه حتی گریز از آرمان‌های بزرگ انسان، به دستاویز سوء استفاده‌هایی که از آن آرمان‌ها می‌شود نیز، پذیرفته نیست و به گفته‌ی یک متفکر بزرگ قرن بیست: «هر آرمانی را نه بر مبنای سوء استفاده‌ها و تحریف‌هایی که از آن می‌شود، بلکه نظر به ارزش ذاتی‌اش می‌سنجند... و دور شدن (انحراف) از یک آرمان را نباید به حساب آن آرمان، بلکه به حساب ضعف‌های طبیعت بشری باید گذاشت».^۱

چنان که می‌بینیم، طرح اندیشه‌ی حافظ در بعضی از اشکال آن، طرح مسائل کهنه دور شدن از دل مشغولی‌های امروز نیست و بلکه در شیوه‌هایی از بررسی و شناخت او، می‌توان بسیاری از مسائل فکری و اعتقادی جامعه‌ی خود را بررسی کرد و شناخت؛ همان‌طور که همه‌ی دوره‌های تاریخی ما را مشغول خود کرده است، یعنی زندگی، وفوی‌گری، مریدبازی، سرسپردگی، دین‌دروغ، جبرگرایی، ستایش قدرت و...!

۱. استیسیس، ویت؛ عرفان و فلسفه، ترجمه‌ی بهاء‌الدین خرم‌شاهی، ص ۵۴. این سخن، «ایک متفکر ایرانی نیز با تعبیری دیگر تکرار کرده است: «اگر کسی برای داوری درباره‌ی درس یا نادرسته و خوبی و یا بدی هر دین یا آیین و مسلک اجتماعی، به جای نگرش در اصول عقلی و اخلاقی آن‌ها، فقط رفتار پیروانشان را محک تمیز دانست، آنگاه در انصاف او شک باید کرد؛ زیرا هیچ دینی و آیینی را در جهان نتوان یافت که به نحوی در پندار و کردار پیروانش مسخ نشده باشد.» (عنایت، حمید: مقدمه‌ی تاریخ طبیعی دین، ص ۱۲)

پیش درآمد

چالش با حافظ‌شناسی سنتی - مثل چالش با هر یک از وجوه دیگر سنت - یک چالش نفس‌نیرو توان‌هرساست. در جامعه‌ای که بزرگان فکری و ادبی خود را تبدیل به اسطوره و ابژه می‌کنند، نه الگوهای درس‌آموزی برای پیش رفتن و راه گشودن - انتقاد از این اسطوره‌ها و آوردن تردید و حاشا در برابر آن الهه‌ها، هزینه‌هایی سنگین و گران می‌طلبد؛ چه رسد به سانسور از سنت و شکستن تابوها و طلسم‌های آن که چیزی مثل ارتداد در دین و خرابی از حد و ده‌ها مجاز آن شمرده می‌شود!

در یک چنین فرهنگ و فضایی، بیان ادبیات سنتی نیز از هرگونه تغییر و تحرک می‌هراسند و هیچ‌گونه «خلاف‌آمد» را در تفسیر متون ادبی تحمل نمی‌کنند، به‌ویژه اگر این «خلاف‌آمد» در عرصه‌ی حافظ‌شناسی باشد! حال آن که حافظ، خود یک «خلاف‌آمد» است در زمانه‌ی خود، یعنی سده‌ی هشتم هجری و حتی در تمام دوره‌های ادبیات سنتی ایران بوده است، کسی که با گردن‌کشی‌ها و گستاخ‌روی‌های خود و پیش آوردن ردیف‌های فکری و فلسفی، و حتی انکار بسیاری از مبانی آیینی و اعتقادی رایج در زمانه‌ی خود، پاره‌هایی از فرهنگ سرزمین خود را به چالش کشیده است. اما این رند سرکش و ناسازگار، در ادوار بعدی ادبیات فارسی، با ترفندهای رنگارنگ مفسران سنتی ادبیات و در تفسیرهایی مانند «بدرالشروح»، تبدیل به موجودی آرام و سربه‌راه، از نوع صوفیان خانقاهی شده و در زمهری مردانی مانند ابوالقاسم

قشیری، عبدالله انصاری، هجویری و نجم‌الدین رازی و... درآمده است! زیرا این‌گونه مفسران گمان کرده‌اند که تنها حقیقت موجود در دنیای اندیشه، صوفی‌گری است و کمال اندیشه و ارزش شعر حافظ نیز در شباهت آن با آثار صوفیانه است و تلاش برای اثبات این شباهت نیز، مقصد نهایی حافظ‌شناسی است! در حالی که چنین تعبیری از حافظ و دیگر مردان اندیشه و تفکر، آنان را مانند محصولات کارخانه‌ای جوجه‌کشی، نسخه بدل هم دیگر و یا - در تعبیری دیگر - کاریکاتور یک‌دگر می‌کند و در نتیجه راه را به سوی تنوع و تفاوت، که مقدمه‌ی پیش‌رفت و خرافیت فکری است، می‌بندد؛ زیرا به گفته‌ی جان استوارت میل - «آنچه که پیش‌رفت نوع بشر بیش از همه بدان نیاز دارد، گونه‌گونی است، نه یک نواختی! و فقدان شباهت بین افراد، نه تنها یکی از اصول پیشرفت است؛ بلکه غالباً تنها اصل آن به نظر می‌رسد»^۱

اما غلبه و قدرت مسیرهای درالشروحاتی در دنیای حافظ‌شناسی تا جایی است که حتی برخی از تفکرهای غیررسمی و بیرون از دانشگاه و حتی بیرون از مرزهای جغرافیایی ایران را نیز زیر تأثیر خود گرفته و آن‌ها را در عداد تفسیرهای صوفیانه درآورده است^۲ و از این طریق راه را برای هرگونه تأمل، پرسش، نوآوری، و تجدید نظرطلبی در عرصه‌ی حافظ‌شناسی بسته است!

البته کانون اصلی این رکود و انحطاط در گروه‌های ادبیات فارسی دانشگاه‌های ایران است. در این گروه‌ها اساساً چیزی به نام انتقاد ادبیات کهن و پدیدآورندگان آن به رسمیت شناخته نشده است، آنچه هست توصیف و تجدید تملق‌گویی است! گروه‌های ادبیات فارسی، از آغاز تأسیس آن تا امروز، در این سنت ادبی درجا زده‌اند. تصویری که در این گروه‌ها از حافظ و مولوی و فردوسی و سعدی ارائه می‌شود، همان تصویری است که استادان نسل نخست ادبیات فارسی ارائه داده‌اند. بعد از آن - به جز چند استثناء - هیچ تغییری در این تصویرها پدید نیامده است! و

۱. آریلاستر، آنتونی: ظهور و سقوط لیبرالیسم غرب، ترجمه‌ی عباس مخبر، ۴۳۱.

۲. برای نمونه ر. ک: آشوری، داریوش: عرفان و رندی در شعر حافظ، که نویسنده‌ی آن در یک گفت‌وگوی تلویزیونی با بی‌بی‌سی نیز بر درستی برداشت‌های خود از حافظ پای فشرده.

هرچند که این محافظه‌کاری و رکود، گاه ریشه‌های اجتماعی - سیاسی نیز داشته است؛ اما در این میان، مؤثر اصلی شیوه‌ی آموزش و تربیت اعضای این گروه‌ها بوده است!

در بیشتر گروه‌های ادبیات فارسی دانشگاه‌ها، نه اندیشه‌ای وجود دارد و نه نقد و تحلیل اندیشه، چه رسد به خلق و ابداع اندیشه! بازتاب این نازایی و رکود را در سمینارهایی که این گروه‌ها برگزار می‌کنند و یا نشریه‌هایی که انتشار می‌دهند به روشنی می‌توان دید. اکثر این نشریه‌ها و سمینارها به جای تولید اندیشه و نظریه، حجم و ظرفیت خود را با بررسی‌های مروری و بسامدی می‌آکنند و چنانچه مقاله‌ای با اندیشه‌ای بدیع به یکی از آن‌ها فرستاده شود، ذوق‌های تباه داوران مقاله، آن را مثله و تباه می‌کند و پس می‌فرستند^۱، به‌ویژه اگر این اندیشه‌ی نو، تفسیر تازه و متفاوتی از اندیشه‌ی یکی از بزرگان شعر فارسی باشد که مانند پیامبران اولوالعزم ادب، دانشگاه می‌شمرده می‌شوند! یکایک این نشانه‌ها حاکی از عقب ماندگی و فقر فکری دوره‌های ادبیات فارسی است که در دهه‌های اخیر و در مقایسه با دوره‌های پیش از آن، مانند همه‌ی حوزه‌های فرهنگی ما، گرفتار انحطاط و زوال یافتگی شده است!

۱. چند سال پیش، نگارنده خطا کرد و مدتی برای یکی از این دانشگاه‌ها، تربیت معلم تهران، فرستاد، نتیجه‌ی ارزیابی سه داور مقاله حقیقتاً و به تمام، شنی کلمه، یک افتضاح بود! چند سال پس از آن نیز مقاله‌ای با نام «تأثیر شاهنامه در تأخیر دموکراسی»^۲ به یک دانشگاه دیگر، دانشگاه سیستان و بلوچستان، که همایش بین‌المللی برای فردوسی برگزار کرده بود، ارسال داشت، اما داوران آن همایش از پذیرفتن آن امتناع نمودند. وقتی که مجموعه مقالات^۳ به دست من رسید، من در آن همایش انتشار یافت، مشاهده‌ی سطح علمی آن مقالات نشان داد که چرا داوران یادشده از پذیرفتن آن مقاله امتناع کرده بودند.

۲. امروز در دوره‌های دکتری ادبیات فارسی کسانی تدریس می‌کنند و نشریه و دفتر و رساله‌ها را انداخته‌اند که از ابتدایی‌ترین مسائل این رشته خبر ندارند! چند سال پیش با یکی از این استادان هم سفر بودم. هنگام بازدید از یک مسجد قدیمی، خادم مسجد جایی را نشان داد و گفت: این جا زاویه بوده است. آن گاه این استاد از او پرسید که زاویه یعنی چه؟^۴